از نگاه هنرمند

پیش‌فرض‌های نادرست

مصطفی مستور

■ ممیزی در ایران مساله پیچیده‌ای است. دشواری مساله به دلیل در هم آمیختگی موضوعات ممیزی با سیاست، اخلاق و فرهنگ در جامعه ایران است. به هرحال به نظر می‌رسد، فلسفه ممیزی در ایران دست‌کم سه پیش‌فرض دارد. فرض نخست این است که دولت می‌تواند از جامعه به لحاظ فکری و اخلاقی مراقبت کند تا به باورها و رفتار مردم آسیب نرسد. فرض دوم این است که با ممیزی می‌توان جلو آسیب‌های احتمالی ناشی از هنر و ادبیات را گرفت. فرض سوم این است که ادبیات – و به طور کلی هنر – اصولا می‌تواند بر اعتقادات و رفتارهای مردم تاثیرگذار باشد. من با هر سه فرض مخالفم. تصور می‌کنم در تمام این فرض‌ها نوعی ساده انگاری نهفته است. در خصوص فرض نخست فکر می‌کنم دولت اصولا نمی‌تواند از چیزی مراقبت کند. این «نتوانستن» بیشتر توصیفی است تا استدلالی. در واقع مساله مربوط به ساختار جامعه و نیروهای موثر بر آن است. جامعه را دولت‌ها نمی‌سازند تا بتوانند آن را هرگاه خواستند تغییر دهند یا بر روند کلی آن اثرگذار باشند. البته دولت‌ها می‌توانند تاثیرهای موضعی و مقطعی داشته باشند اما در تاثیرهای عمیق و ماندگار بر یک جامعه مولفه‌های دیگری دخالت دارند که ربطی به دولت ندارند. اتفاقا در خصوص رابطه دولت و جامعه موضوع تا حدی وارونه است. در واقع این فرهنگ جامعه است که خصلت‌های یک دولت مستقر را تعیین می‌کند. به هرحال اگر قرار باشد فردی یا نهادی از جامعه مراقبت کند آن فرد یا نهاد دولت نیست. چیزی که از یک جامعه مراقبت می‌کند بنیان‌هایی است که مقوم فرهنگ یک جامعه است؛ بنیان‌هایی مثل آگاهی، تجربه‌های فردی، هنجارهای اخلاقی و مذهب. اگر کسی در اثر تجربه‌ای کاملا فردی به دریافتی رسید با هیچ ممیزی یا حتی تبلیغی نمی‌توان او را نسبت به باورهای برآمده از تجربه‌اش به تردید انداخت. از این رو اگر کسی یا نهادی علاقه‌مند باشد تا بر یک جامعه اثر بگذارد باید بر این بنیان‌ها تاثیرگذار باشد؛ آنها را تقویت کند، تضعیف کند؛ تغییر دهد، نابود کند یا هر کار دیگر. طبیعی است اثرگذاری بر این بنیان‌ها کار سهلی نیست؛ دست‌کم به سادگی ممیزی نیست. ممیزی سال‌ها است وجود دارد اما آیا محصول آن تغییر در بنیان‌ها بوده است؟ فرض دوم محصول مشترک ناآگاهی و ساده انگاری نسبت به هنر است. دست‌کم در حوزه ادبیات نمی‌توان چیزهایی را به نام سره از ناسره جدا کرد؛ اگر اصولا بتوان چنین تعبیری را به کار برد. وقتی داستانی نوشته می‌شود و در آن شخصیتی در موقعیتی قرار می‌گیرد، رفتاری از او سر می‌زند، حرفی می‌زند، سکوت می‌کند، موفق می‌شود، ناکام می‌ماند، لبخند می‌زند، تسلیم می‌شود، مخالفت می‌کند، بغض می‌کند، فریاد می‌زند، عاشق می‌شود، خیانت می‌کند، به تردید می‌افتد، درمانده می‌شود، از چیزی می‌هراسد، امیدوار می‌شود، مأیوس می‌شود یا هر کنش دیگری از او سر می‌زند، این شخصیت دقیقا دارد بخشی از هویت خود و جامعه‌اش را عیان می‌کند. این گزارش در متن داستان تنیده و بلکه به تعبیر علمی‌اش محلول در داستان است. این گزارش مخلوط در داستان نیست تا بتوان آن را به شکلی فیزیکی از بخش‌های دیگر داستان جدا کرد. احساسات، رفتار و باورهای شخصیت در متن داستان حل شده و از داستان تفکیک‌ناپذیر است. کاری که امروز به عنوان ممیزی انجام می‌شود، جداسازی سطحی برخی واژه‌ها و صحنه‌ها از بدنه داستان است. آیا داستان با این‌گونه حذف‌ها از گزارشی که می‌خواهد درباره آدم‌های جامعه‌اش بدهد، پالایش شده است؟ حتی اگر ۹۰درصد داستانی حذف شود ۱۰ درصد باقیمانده به واضح‌ترین شکل ممکن وضعیتی را که نویسنده‌اش مایل بوده نشان دهد، گزارش می‌دهد. فرض سوم هم درست نیست. فکر می‌کنم هنر و ادبیات کم‌ترین آسیبی نمی‌توانند به جامعه وارد کنند. همچنان که فکر می‌کنم کم‌ترین اثر مثبتی هم بر جامعه نمی‌توانند داشته باشند. حوزه هنر و ادبیات، از لحاظ اثرگذاری، تقریبا حوزه خنثایی است یا اگر تاثیری داشته باشد تاثیر آن بسیار ناچیز است. برای اثرگذاری بر جامعه، مراقبت از افراد جامعه، ایجاد یا تغییر هنجارهای اجتماع، اعتلا یا سقوط یک جامعه، شکل دادن یا بی‌شکل کردن یا دفرمه کردن یک جامعه فرضی البته راه‌هایی وجود دارد اما آن راه‌ها ربطی به ادبیات و هنر ندارند. تقریبا هیچ ربطی ندارند. بحث در این‌باره در این یادداشت نمی‌گنجد. این یک بحث جامعه‌شناختی، روان‌شناختی، انسان شناختی و البته فلسفی همزمان است. تنها اشاره می‌کنم که اگر کسی یا نهادی علاقه‌مند است بر جامعه تاثیر بگذارد، بهتر است علاوه بر تقویت بنیان‌های جامعه، سراغ نهادهایی مثل خانواده و مدرسه برود. سراغ فرد فرد جامعه. فرد به عنوان یک هویت مستقل نه پاره‌ای از یک کل موهوم خیالی نامتعین به نام توده. بقیه حرف‌ها بماند برای بعد.

دور ایران

■ با اعلام برگزیدگان راه‌یافته به کاتالوگ چهل و ششمین دو سالانه تصویرگری قلم زرین بلگراد، موفقیت استثنایی تصویرگرانی که از طریق همکاری با نشر شباویز، در این جایزه شرکت کرده بودند، برگزارکنندگان را به حیرت انداخت. ۱۵ تصویرگر شباویز که در این دوسالانه تصویرگری شرکت کرده بودند، همگی در میان برگزیدگان جای گرفتند. انجمن انیمیشن تبریز هم برای مجموعه کار ارسالی، به کاتالوگ راه یافته است.

■ سرپرست گروه تئاتر «س تمام» از اجرای نمایش «خانه برنارادا آلبا» از دوم نوامبر (۱۱ آبان) در جشنواره تئاتر عروسکی «سوسپنس» کمپانی Angle theater انگلستان خبر داد و گفت: «این نمایش پنج اجرا در سالن «تیودیوراما تئاتر» خواهد داشت.»

برای اولین بار طی دو روز آثار هنرمندان ایرانی، عرب و ترک چکش می‌خورد

حراج کریستیز در انتظار رکوردشکنی فرهاد مشیری

چیدمان شهرت فرهاد مشیری

پرویز براتی: یازدهمین حراج هنر مدرن و معاصر موسسه کریستیز درحالی روزهای سه‌شنبه و چهارشنبه ۲۵ و ۲۶ اکتبر (۳و۴ آبان ماه) در محل برج‌های دوقلوی امارات برپا می‌شود که تعیین قیمت پایه ۳۰۰ تا ۵۰۰ هزار دلاری برای چیدمانی از فرهاد مشیری با عنوان «شهرت» نگاه‌ها را از الان به هنر ایران دوخته است. در حراج این دوره موسسه کریستیز، رقابتی نفس‌گیر میان هنرمندان عرب و ایران به وقوع خواهد پیوست. کافی است نگاهی کوتاه به بالاترین برآوردهای اولیه درنظر گرفته شده برای این حراج بیندازیم: سهراب سپهری (اثر بدون عنوان از مجموعه نقاشی‌های انتزاعی): ۲۰۰ تا ۲۵۰ هزار دلار و اثری دیگر از مجموعه تنه درختان: ۲۵۰ تا ۳۰۰ هزار دلار، محمود سعید، هنرمند مصری با دو اثر، هر دو به برآورد اولیه ۲۵۰ تا ۳۰۰هزار دلار، حسین زنده‌رودی با اثری تحت عنوان Tisa+Ans: ۱۵۰ تا ۲۰۰هزاردلار، افشین پیرهاشمی با اثری تحت عنوان «هدزدن به سمت نیویورک»: ۱۰۰ تا ۱۵۰هزاردلار، محمد احصایی با اثری با عنوان محبت: ۸۰ تا ۱۲۰ هزاردلار، فاتح مدرس نوالاحمر: ۱۸۰ تا ۲۴۰هزار دلار، پل گریگوسیان، خانواده: ۱۲۰ تا ۱۸۰ هزار دلار، احمد مصطفی، کاوشی از قرن بیستم: ۲۰۰ تا ۲۵۰هزاردلار، پرویز تناولی، عشاق: ۱۵۰ تا ۲۰۰هزار دلار و...از ابتکارات جالب توجه مسوولان موسسه کریستیز در این دوره از حراج دوبی، تقسیم این رویداد به دو بخش است. در روز ۲۵ اکتبر (ساعت ۱۹ به وقت محلی) بخش اول حراج با کاتالوگی جداگانه برپا می‌شود که شامل ۴۶ اثر از هنرمندان عمدتا تثبیت شده منطقه است. اما برخلاف دوره‌های قبل، حاضران سالن حراج باید یک روز دیگر را هم به انتظار بنشینند تا طی آن در ساعت ۱۹، ۲۶ اکتبر بر ۱۵۵ اثر دیگر چکش حراج بخورد. مسوولان این موسسه دلیل تقسیم حراج به دو بخش را فرصت یافتن استعدادهای نوظهور برای ارایه کارشان در بخش دوم اعلام کرده‌اند. البته این به معنای آن نیست که بخش دوم صرفا به جوانان اختصاص می‌یابد، چرا که در این بخش، آثار جوانانی چون سعید فراهانی، شاهپور پویان، حامد رشتیان، شنتیا ذاکرعامل، آرش نظری، بابک کاظمی، سعید احمدزاده و علیرضا دیانی در کنار هنرمندان مطرحی چون پرویز تناولی، فرهاد مشیری، فرامرز پیلارام، کوروش شیشه‌گران، مسعود عربشاهی، آیدین آغداشلو، پرویز کلانتری، بهمن محصص و... عرضه می‌شود. حلا خیاط از کارشناسان موسسه کریستیز، درباره دلایل تغییر در نحوه برپایی حراج امسال می‌گوید: «ما در این دوره توانستیم تغییری مهم در تنوع و ارزش آثار ارایه شده انجام دهیم. آثار هنرمندانی که قبلا طی ۱۰دوره برپایی حراج در دوبی برای مخاطبان آشناتر است، در بخش اول ارایه می‌شود.با این حال برای نخستین بار، با افزودن یک بخش تازه سعی کرده‌ایم مشارکت فعالانه‌تری در فروش آثار هنرمندان منطقه داشته باشیم.» خیاط در توضیح بیشتر رویکرد کریستیز در ارایه بخش دوم حراج افزود: «هنرمندان زیادی در منطقه خاورمیانه علاقه‌مند به شرکت در حراج‌های ما هستند. در میان آنها استعدادهای نوظهور زیادی دیده می‌شود. من فکر می‌کنم دو بخشی کردن حراج، مجال خوبی برای ارائه و دیده شدن آثار این دسته از هنرمندان است.»تغییر در نحوه ارائه آثار در یازدهمین حراج کریستیز در کنار ثبات نسبی در بازار خرید و فروش آثار هنری در خاورمیانه سبب خواهد شد ایرانی‌ها طی دو شب برپایی حراج کریستیز در دوبی خاطره خوبی را با خود به خانه‌ها ببرند. این مدل از ارایه اثر از تشتت مخاطب و خصوصا خریداران و مجموعه‌داران در انتخاب آثار خواهد کاست. فصل حراج‌های پاییزه شروع خوبی نداشت چرا که در حراج موسسه ساتبیز برای آثار هنرمندان ایرانی و عرب در لندن از میان ۴۷ اثر ارائه شده از ایرانی‌ها تنها ۱۷ اثر فروش رفت. در آن حراج البته ایرانی‌ها رکورد شکستند و سهراب سپهری با فروش ۷۰ هزار دلاری اثرش شگفتی حاضران را در یک حراج کم رونق سبب‌ساز شد. شگفت‌آور از همه اینها آن بود که در حراج اخیر سابیتز، خریداری برای دو اثر شاخص از محمود سعید هنرمند مصری رکورددار پیدا نشد و این دو اثر فروخته نشد. با این وصف به نظر می‌رسد رقابتی سنگین میان هنر عرب و ایران طی یازدهمین حراج کریستیز در دوبی رقم خواهد خورد.

تجلیل و یاد در روز جهانی کودک

شرق: بسیاری از هنرمندان روز جهانی کودک فعالیت‌هایی انجام می‌دهند. یکی از این افراد مهتاب کرامتی سفیر یونیسف در ایران است که برنامه‌های مختلفی از جشن کودکان موسسه مهر طه تا گفت‌وگوهایی با هنرمندان درباره فرزندان‌شان را انجام می‌دهد. صمیمیت این هنرمندان برای کسانی که همراه او در برنامه‌ها حاضر می‌شوند قابل سپاس است. همچنین در خانه هنرمندان در مراسمی از تلاش‌های مهرنوش معصومیان، رضی هیرمندی، ایرج طهماسب و حمید جبلی در عرصه کودک تجلیل شد. کنسرت پارس نیز به سرپرستی ناصر نظر در تالار وحدت اجرایی دیدنی برای کودکان داشت. در این میان شاید حرف‌هایی که هنرمندان همچون بهروز غریب‌پور و حامد بهداد درباره کودکان گفتند جالب توجه باشد. بهروز غریب‌پور با اشاره به شعارهای فراوانی که در مورد کودکان و نوجوانان سر داده می‌شود، ابراز عقیده کرد: «خوشبختانه مسوولان ما تسلط فوق‌العاده‌ای در شعار دادن پیدا کرده‌اند. اما در عمل از نهادهایی که باید مورد پرسش قرار بگیرند، پرسشی نمی‌شود و حتی آنها خود را ملزم به پاسخگویی نمی‌دانند.» وی تاکید کرد: «برای کودکان این مملکت متاسفیم که متولیان، آنها را جدی نمی‌گیرند بلکه آنها را دست‌کم گرفته و فراموش می‌کنند که این کودکان پدر و مادران آینده و صاحب بزرگ‌ترین مشاغل آینده هستند.» «حامد بهداد» بازیگر شناخته‌شده سینمای کشور درخصوص اهمیت توجه به کودکان گفت: «جهان متعلق به کودکان است اگر بزرگ‌ترها بگذارند.»اما حاشیه‌هایی هم در برخی مراسم‌ها وجود داشت، به گونه‌ای که پس از چند ساعت از کش و قوس بر سر تسویه‌حساب مسوولان کانون پرورشی با مسوولان اجرایی و حامیان مالی دومین نمایشگاه کتاب دانش‌آموزی و عرضه مستقیم محصولات فرهنگی، سرانجام این مشکل با گرفتن وعده‌ای از مسوولان اجرایی نمایشگاه برای پرداخت بخشی از وجه مطالبه‌شده (۴۰میلیون‌تومان) حل شد.

از قطعی برق تا مشکل مالیات

شرق: این روزها سینماهای ایران با مشکلی به نام قطع برق و آب روبه‌رو هستند. نایب رییس انجمن سینماداران تاکید کرده است هم اکنون منتظر پاسخ معاونت امور سینمایی و مدیر اداره کل نظارت و ارزشیابی ارشاد در ارتباط با نحوه پرداخت قبض‌های برق، آب و گاز سالن‌های سینما هستند. غلامرضا فرجی به مهر گفته است: «هنوز هیچ اتفاقی نیفتاده است و ما همچنان منتظر پاسخ آنها هستیم. یکی از مشکلات اساسی برای سالن‌های سینمایی پرداخت قبض برق است و نامه قطعی تاکنون برای بیشتر سالن‌ها از طرف اداره برق ارسال شده است. این موضوع برای سینماداران بسیار نگران‌کننده است.» اما مسایل سینما در برنامه هفت دنبال شد و شمقدری در برنامه هفت گفت: «در طول این دوسال که از فعالیت من در معاونت سینمایی می‌گذرد ما جهش‌هایی را آغاز کرده‌ایم. در مصوبات شورای‌عالی سینما همه این زیرساخت‌ها لحاظ شده است. ساختارهایی نیز وجود دارد که باید تغییر کند و بازنگری در مورد آنها صورت گیرد. در این مسیر ما هم از تجربیات ۳۰ سال گذشته استفاده کردیم.» شمقدری درباره قانون معافیت مالیاتی هنرمندان گفت: «اگر اشکالی در قانون معافیت مالیاتی وجود دارد مربوط به دولت گذشته بوده است. چرا این دوستان آن زمان و در سال ۸۲ متوجه این کوتاهی نشدند. این قانون برای تغییر با مشکلاتی روبه‌رو است و شرایط سختی دارد اما من معتقدم این قانون اشتباه نیست و درست تنظیم شده است. راهکاری که ما برای این مشکل ارایه کردیم این است که نام افرادی که از نظر ما سینماگر تلقی می‌شوند به اداره مالیات ارایه شود تا پرداخت این پنج درصد مالیات خودبه‌خود برایشان حذف شود و نیازی به مراجعه برای امور رفع پرداخت مالیات نباشد.»

سیمرغ در انگلیس، آلمان و فرانسه

همایون شجریان و حمید متبسم به همراه پروژه سیمرغ در ادامه تورهای بین‌المللی خود، بهار سال ۹۱ در لندن و احتمالا در آلمان و فرانسه اجرا خواهند داشت. اجراهای برون‌مرزی این پروژه از مهرماه آغاز و به ترتیب در شهرهای هرلن و لاهه کشور هلند به صحنه رفت.

یه حبه قند در پردیس کیان

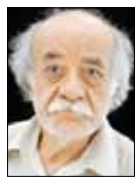

بازیگران فیلم «یه حبه قند» در افتتاحیه پردیس کیان حضور داشتند. سعید پورصمیمی در این مراسم گفته است: «من حرف‌های بسیاری برای گفتن داشتم اما متاسفانه برنامه اینقدر دیر شروع شد که تنها گله‌ام را مطرح می‌کنم. ما اگر هیچ تجربه‌ای نداشته باشیم تجربه افتتاح کردن را زیاد داشته‌ایم.»

نشان مولانا بر سینه ذوالفنون

ایسنا: جلال ذوالفنون- نوازنده شهیر سه تار- نشان مولانا را از شهردار قونیه دریافت کرد.

تور ذوالفنون که در ارومیه با نام مولانا در آیینه شمس آغاز شد در ادامه با طی کردن هفت شهر عشق بعد از ماه صفر به نیشابور و آرامگاه عطار می‌رسد.

ادامه از صفحه ۱۱

محمود دولت‌آبادی در گفت‌وگو با «شرق»:

ما نیز مردمی هستیم

در روسیه شوروی در مقطع سوسیالیسم یک رمان بزرگ به نام «دن آرام» به وجود آمد که ادامه سنت ادبیات روسیه بود که می‌دانید چندی هم جلوی انتشارش را گرفتند. بعد از آن یک رمان به وجود آمد به نام «گذر از رنج‌ها» که آغاز ادبیات ایدئولوژیک بود و نوشتن در چارچوب ایدئولوژی وقت. می‌دانید که اوایل در روسیه شوروی اجازه چاپ «دن آرام» را هم نمی‌دادند. از آن دوره توصیه آغاز شد. گفتند بروید توی کارخانه‌ها و بنویسید و... و توصیه که آغاز شد تا زمان فروپاشی شوروی فقط یک نویسنده به نام سولژنیتسین به وجود آمد، آن‌هم در اردوگاه‌ها. که او هم آثارش جز یکی دو کتاب، آن عمق لازم را ندارد. یک وقتی کتابی می‌خواندم درباره گروهی که رفته بودند توی یک تفریحگاهی کتاب بنویسند. همه‌شان هم مانده بودند چه بنویسند؟ آخر نمی‌شود گفت که شما سه ماه بروید فلان جا و بنویسید! یک کسی بود که شروع کرده بود به هیچ‌چی ننوشتن. یک منتقدی آمد پهلوش و گفت: بابا تو چرا هیچ کتابی نمی‌نویسی؟ نویسنده گفت که هرچه من نوشتم تو در روزنامه‌ات نوشتی مزخرف است. من هم نوشتن را کنار گذاشته‌ام و دیگر نمی‌نویسم. منتقد گفت عزیز من اگر تو آن مزخرفات را ننویسی پس من چه بنویسم؟ این الگوی ادبیات توصیه‌ای است. البته توصیه به رمان‌نویسی فرق می‌کند با توصیه‌های فرمایشی از بالا سر سیاست. اما به هر حال اینها همه نوعی تلاش است در مسیر کاری دشوار. با توصیه، از بیرون، فنی نوشتن و چه و چه و چه... من اصلا این تلاش‌ها را نفی نمی‌کنم. تجربه است و آموزنده خواهد بود. شاید هم بشود. هر آدمی برای خودش یک روشی دارد و از نظر من این حق برای هر شخصی محترم است.

نویسندگانی هستند که وضعیت ادبیات این روزها را به شرایط نسبت می‌دهند و اعتراضشان این است که نویسندگی در ایران هنوز حرفه‌ای به معنای یک شغل نیست. در نتیجه به تشکیل کارگاه و کلاس‌های داستان‌نویسی روی آورده‌اند. اما از سویی بسیارند نویسندگان مطرحی که در شرایط دشوار آثار شاخصی خلق کرده‌اند و به نوشتن ادامه داده‌اند...

چه بگویم در باب اینکه از همان آغاز موافق نبودم با دایر شدن کلاس‌های داستان‌نویسی و گفتم آنچه لازم دانستم؛ چنانچه در باب جوایز چندگانه. اما خب زندگی شهرنشینی هزینه دارد و نویسندگان از جهتی حق دارند گلایه کنند. کمک‌های شهرنشینی هم که در ایران، وجود ندارد. در حالی که در کشورهایی اروپایی چنین کمک‌هایی هست. مثلا در آلمان این کمک‌ها خیلی زیاد است. در اسکاندیناوی هم هست. در انگلیس هم به نوعی چنین کمک‌هایی وجود دارد. در فرانسه هم کم و بیش هست. در آمریکا هم به صورت بورس و غیره هست. اما در اینجا نویسندگان مجبورند مقدار زیادی از وقتشان را برای کاری غیر از نویسندگی بگذارند، برای اینکه نه این کاری که می‌کنند جواب زندگی‌شان را می‌دهد نه از طرف شهر بهشان کمک می‌شود و نه هزینه زندگی پایین است، پس به هر حال آنچه می‌گویند به عنوان یک علت درست است و ای کاش چنین نبود و این نویسندگان شغلی می‌داشتند. کما اینکه تا مرا اخراج نکرده بودند شغل داشتم. در تئاتر هم که بودم کارگری می‌کردم و تئاتر هم می‌رفتم. بعد کارمندی کردم و تئاتر هم می‌رفتم. بعد کارمندی می‌کردم و می‌نوشتم، یعنی تاقبل از اخراج همیشه شغل داشتم. در خارج از ایران، در اروپا و آمریکا و انگلیس تا آنجا که من اطلاع دارم نویسنده می‌تواند قرارداد ببندد پولی بگیرد و بعد آن کار را انجام دهد. نویسندگان مورد نظر شما این امکان را هم ندارند. یک‌بار من در مطبوعات طرح کردم که خوب است وزارت ارشاد مثلا پانصد یا هزار نسخه از کتاب‌های نویسندگان تازه‌کار را بخرد برای کتابخانه‌های عمومی؛ هنوز هم این پیشنهاد قابل طرح است و این روش منطقی کمک به نویسنده جوان است اگر سنگ رو سنگ بند باشد! و البته ای کاش این بچه‌ها از اول که وارد چنین عرصه‌ای شدند می‌دانستند که اینجا، در مملکت ما شرایط به چه شکلی است. اما به هر حال لابد این مسایل آن قدر برایشان مهم است که مطرح می‌کنند و از نظر من حرفشان درست است و حق دارند. اما نکته دیگری هم هست که احتمالا ندید گرفته می‌شود و آن اینکه تفاوت هست بین نویسنده حرفه‌ای و نویسنده‌ای که چون شغل دیگری ندارد فکر می‌کند لزوما باید حرفه‌ای انگاشته شود. به این ترتیب خوب بود اشخاص از اول فکرش را می‌کردند. آخر این‌جا ملک ری است! می‌دانید که حدودا هزار سال پیش سلطان خاتونی حاکم ری بود به نیابت پسر نابالغش. او شنید که جماعتی هر روز صبح می‌روند بالای تپه‌ای و به مشرق یا همان آفتاب برآمدان چشم می‌دوزند تا شب که برمی‌گردند به خانه‌هاشان. جویا شد که معنای آن رفتار چیست؟ پیشکارش که پیشتر پرس‌وجو کرده بود جواب داد که آنها شاعران و دبیران هستند که می‌روند و آرزومندانه به خراسان در ذهنشان می‌نگرند از آنکه شنیده‌اند امیر محمود غزنوی در دستگاه خودش ده‌ها و شاید بیش از آن شاعر و ادیب را نگه می‌دارد و ایشان از برکت بخشش‌های او در رفاه می‌زیند. آن خاتون زیرک البته به دو - سه فوریت (!) دستور رسیدگی می‌دهد به احوال آن مستمندان و مشرق‌نگری ختم به خیر می‌شود؛ اما این جا قصدم از نقل آن حکایت اینکه اشاره‌ای کرده باشم به خاصیت ملک ری اولا؛ و دوم به ضرورت توجهات شهروندی به نویسندگان جوان از جهت مجوز نشر آثارشان، خریداری نسخه‌هایی از چاپ آثار جدید برای کتابخانه‌های عمومی شهر و شهرهای دیگر و راه دادن به امکان جاری شدن آن آثار و اشخاص به جامعه و پاسخ واقعی گرفتن ایشان از سلیقه خوانندگانشان. همین.

یک ماجرای دیگر هم ممیزی است، می‌گویند ممیزی اجازه نمی‌دهد ما بنویسیم و این ما را خسته و ناامید کرده. اما از طرفی وقتی کتاب‌های مجوزنگرفته را هم می‌خوانیم می‌بینیم که هیچ فرقی با جریان غالب ادبی ما ندارد. به نظرتان ممیزی را چه قدر می‌توان در به وجود نیامدن آثار ادبی جدی و خلاقانه در سال‌های اخیر موثر دانست؟

ممیزی از نظر من- چنانچه بارها گفته و نوشته‌ام- امری غیرلازم و در واقع نوعی شغل‌تراشی برای عده‌ای کارمند یا برای کسانی است که در بیرون یک پولی می‌گیرند و این کتاب‌ها را می‌خوانند. در حالی که منطقا باید و می‌تواند بستری باز برای انتشار وجود داشته باشد. ما همه مسلمانیم و در شرایط این مملکت بزرگ شده‌ایم، محرمات را می‌شناسیم و رعایت‌های لازم را می‌دانیم و می‌کنیم. همان‌طور که شما می‌گویید کتاب‌هایی که اجازه نگرفته‌اند و شما خوانده‌اید با بقیه تفاوت چندانی ندارند. اما وقتی ممیزی هست بهانه‌جویی هم هست. اینکه شخص باید با خودش روراست باشد که آیا من به خاطر ممیزی است که نمی‌توانم چیزی خلق کنم یا نمی‌شود، امری است مربوط به خود نویسنده، اما کتابش باید منتشر شود. به عنوان مثال بگویم که وقتی من «کلنل» را نوشتم می‌دانستم که نمی‌خواهم در همان زمان منتشرش کنم. این مربوط می‌شود به سال ۶۲ تا ۶۴، اما اگر «کلنل» را نمی‌نوشتم نمی‌توانستم وارد «روزگار سپری شده مردم سالخورده» بشوم؛ و برایم بسیار مهم بود که بتوانم نزدیک بشوم به نوشتن روزگار سپری‌شده، قطعا مهم‌تر از چاپ و نشر کلنل. اما بدیهی است که موانع نشر پسندیده نیست و می‌تواند مایه نومیدی بشود، ولی ما اینجا زندگی می‌کنیم و باید تشخیص داده شود که ممیزی فقط بازدارنده نیست بلکه می‌تواند بهانه هم باشد. ما ایرانی‌ها یک خوی ناپسند دیگر هم داریم و آن این است که معمولا مسوولیت نواقص خودمان را به دیگری منسوب می‌کنیم. این را به عنوان یک آسیب‌شناسی می‌گویم. ولی افراد حق دارند معترض باشند و از ممیزی گلایه کنند. سرانجام این معضل باید حل بشود. به خصوص از این جهت که نویسنده فکر می‌کند خب من دو تا کتاب توی ممیزی دارم. این کتاب‌ها باید بیاید بیرون و خواننده آنها را بخواند تا من تکلیف خودم را بفهمم. نویسنده جوان می‌خواهد خودش را در آینه جامعه ببیند. این حق اوست و ممیزی مانع می‌شود. شاید اگر آن کتاب‌های اول او به موقع درآمده بود و از جامعه جواب گرفته بود قدم بعدی را بهتر برمی‌داشت. ولی این منع انتشار، بهانه معطلی آن شخص و کارهای بعدی‌اش هم می‌تواند شده باشد.

در «نون نوشتن»، نوشته‌اید وقتی در ارشاد آن زمان به شما گفتند که اگر می‌خواهید «کلیدر» به یک اثر ملی همگانی تبدیل شود باید نکاتی را از آن حذف کنید، این حرف به نظرتان منطقی رسیده. آیا معتقدید که نویسنده، وقت نوشتن، باید برخی نکات را به خاطر همگانی شدن اثرش در نظر بگیرد حتی اگر آن نکات مغایر با سازوکار اثر باشد؟

وقت نوشتن نه، وقت نوشتن سازوکار اثر است که متن را پیش می‌برد. آنچه شما به آن اشاره می‌کنید مربوط به بعد از نوشته شدن اثر و نگاه دیگری به آن است. در جاهای دیگر معمولا ویراستار نگاه «دیگر» و ناظر بر اثر است، اما در این جا... به خصوص در مورد «کلیدر» و آن موردی که من نوشته‌ام، در ارشاد پیشنهادی به من داده شد و متوجه شدم بسیار منطقی است و خیلی هم از آن شخص «جواد فریدزاده» تشکر کردم. این نکته را او با چشم دیگری دیده بود با حسن نیت و برای من نگاه دیگری به اثر خیلی مهم است و همه نگاه‌هایی را که به آثارم شده، - به خصوص اگر از سر صدق بوده و باشد- محترم می‌شمارم. ولی در پروسه نوشتن، اصلا به آن نکاتی که بهش اشاره شد توجه نکرده بودم.

ولی بعد، دیدید منطقی‌تر است که آن موارد را حذف کنید درست است؟

بله، چون حرف درست بود و لطمه‌ای هم به کتاب نمی‌زد. دو تا جمله بود و آن دو تا جمله می‌توانست مخل باشد و من این مخل را رفع کردم چون ایراد از هر حیث موجه بود. من که لجاجتی با کسی ندارم.

این روزها رمان تازه‌ای در دست دارید؟

نه، یک‌سری کارهای دیگر دارم که باید انجام دهم. بعد احتمال دارد که باز هم یک کاری روی همین داستان در ادبیات قدیم انجام بدهم و بعد اگر ضرورتش پیش بیاید و خودش خبرم کند، شاید. ولی متاسفانه فعلا شرایط اجتماعی مناسب نیست. جامعه ما اکنون سیاست‌زده است و سیاست‌زدگی بدترین شرایط برای نوشتن است.

کلبه کوچک من

...و یک تابلوی نقاشی – ۶۷

اردشیر خرمنکوب

■ در قرآن، تصویر حیرت‌انگیز و بدیعی از دو انسان می‌بینیم که یکی در تاریکی ایستاده و یکی در روشنایی. ای کاش می‌توانستم تابلوی بزرگی از این دو انسان را که دو حس متفاوت بر چهره دارند، نقاشی می‌کردم و شما را به تماشای آن فرامی‌خواندم. شاید همین نوشته و توصیف من از این تابلو، بهانه خوبی برای نقاشان ما باشد و شاید یک روز نقاش توانمندی دست به‌کار شود و هر آنچه را که من می‌گویم، بر بوم خود بنشاند و اثری دلنشین پدید آورد. در یک تابلوی بسیار بزرگ، دو انسان پشت به هم داده‌اند. یکی در تاریکی ایستاده و دیگری در روشنایی. تکه‌ای نور شبیه خورشید، از کنج بالایی تابلو به صورت کسی می‌تابد که در تاریکی ایستاده. دستی که محو و سفید و آمیخته به نور است، از بالای تابلو فرودآمده و دست آن کسی را که در تاریکی ایستاده، گرفته است و او را به سمت خود می‌کشد. و حالا بالعکس: دستانی کدر، از کنج پایین تابلو که سراسر تاریکی است، بیرون آمده‌اند تا دست آن کسی را که در نور ایستاده بگیرند و او را به سمت خود بکشانند. این تابلو، ترجمان آیه ۲۵۷ سوره بقره است: «الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات».

تابلوی پیشنهادی من اما ضعف‌هایی نیز دارد که به ضعف نقاش و نوع نگاه و سبک اختیاری او مربوط نیست. این ضعف‌ها به ساحت محدود تصویر و نقاشی مربوط است. که با هزار لطف و زیبایی، نمی‌توانند فراتر از سطح، پای به اندرون بگذارند. در این آیه، خداوند خود را دوست و سرپرست مومنان معرفی می‌کند. و حال آنکه می‌شد صدها صفت دیگر خدا، همچون: قادر، هادی، وکیل، ستار و حافظ به‌جای ولی بنشیند. اما در میان این صدها صفت، تنها مقام و شأن «ولی» است که هم، مرتبه دستگیری را با خود دارد، و هم غیرتمندی، و هم مهر را. برای یک طفل یتیم که نه پدری دارد و نه مادری، داشتن سرپرستی امین و غیرتمند و دلسوز از همه ثروت‌های عالم، ضروری‌تر است. این ولی است که در کوران حادثه‌ها مراقب، محافظ، حامی و همراه اوست. و هم اوست که به رشد او بها می‌دهد و ذره‌ذره خوردنی‌های خوب و گوارا را به کام او درمی‌اندازد. و اگر او هرکجا، به خطا یا به غفلت، در کانون آسیب و نابودی قرار گرفت، دست او را می‌گیرد و از تاریکی بلا بیرونش می‌کشد. اینها همه از خصوصیات یک ولی است. واژه ولی، شاید از معدود واژگانی باشد که دو معنای کاملا مستقل را توامان با هم دارد. هم سرپرستی را و هم دوستی را. ضعف آن تابلوی پیشنهادی من به پس‌زمینه همین دست یاریگر و دوست مربوط است. که هنر و مهارت نقاش ما، هرگز نمی‌تواند به خصوصیت‌های بطئی این دست فرود آمده نزدیک شود. این آیه، نشان می‌دهد که خداوند نسبت به مؤمنان غیرتمند است. و حضور آنان را در ظلمت و انحراف و گمراهی تحمل نمی‌کند. شرط این یاریگری غیرتمندانه، ایمان بندگان است. که یعنی: ای بنده من، بیا و در ردیف ایمان‌آورندگان قرار بگیر تا من فراتر از سایر بندگان، نگاه ویژه و متفاوتی به تو بیندازم. این تابلوی نقاشی، اما یک شگفتی آمیخته به حکمت با خود دارد. و آن، یکی بودن آن دو انسان وسط تابلوست. که یکی در روشنایی است و دیگری در تاریکی. هر دوی آنان یکی هستند. یک نفر هستند. و این، از توانمندی هنر تصویر است که می‌تواند دو نفر را کاملا یکسان و یک شکل نشان دهد. بله، آن دو نفر، یک نفرند. بی‌هیچ تفاوتی. کوچک‌ترین تفاوت در شکل ظاهری این دو نفر، تماشاگران این تابلو را دچار برداشت نابجا می‌کند.

اگر نقاش ما می‌توانست به امتزاج این دو نفر دست ببرد، پیشنهاد می‌کردم به جای دو نفر، یک نفر را در میانه قرار دهد. با این شرط که روی و چهره این یک نفر، به هر دو سوی باشد. و این، کمی نامأنوس است. مگر اینکه نقاش ما به حسی از چرخش سیصدوشصت درجه‌ای همان یک نفر دست یابد که تنها دو چهره از چهره‌های متعدد او، پررنگ و برجسته باشد و مابقی محو و کمرنگ. و همان دو چهره پررنگ، یکی در تاریکی باشد اما به سمت نور، و دیگری در نور باشد اما به سمت تاریکی. اکنون با تماشای این تابلوی نقاشی، به این برداشت نزدیک می‌شویم که: انسان، در میانه معرکه‌ای از فراخوانی خدا و شیاطین قرار گرفته که خدا او را به نور می‌خواند و شیطان او را به تاریکی. نور یعنی هدایت و رستگاری و نجات، و تاریکی یعنی گمراهی و خسارت و نابودی. در این آیه